

انتخابات: فراسوی مشارکت یا تحریم

امین بزرگیان



(یک)

مخالفت با ایده‌ی «براندازی» و کارگزاران آن یعنی مجموعه‌ی اپوزیسیون راست‌گرای سلطنت‌طلب و جز آن متکی بر این دیدگاه بود که براندازان با دستکاری در مفهوم «انقلاب» آن را وارونه کرده و می‌خواهند از بالا و با کمک قدرت‌های دیگر، نه برای تحقق دموکراسی و عدالت که به هدف جانشین کردن کسی با کسان دیگر، نظام سیاسی موجود را ساقط کنند. آنها در واقع در همه‌ی این سال‌ها از انقلاب سیاست‌زدایی کرده‌اند. برای نیروی رهایی‌بخش، سیاست تغییر تمام مناسباتی است که سلطه‌ی کنونی را ساخته‌اند. نیروی رهایی‌بخش شاید انقلاب را در لحظه‌ی حاضر ناممکن بداند اما «ایده‌ی انقلاب» را موتور پیش‌برنده هر نوع سیاست راستینی می‌داند. انسداد در تحقق انقلاب افراد را به سمت شکل‌های جعلی آن همچون «براندازی» می‌کشاند. این نوع گرایش‌ها که چندی پیش خود را در اهمیت یافتن «سلطنت» نشان داد، بخشی از وضعیتی است که می‌توان نام آن را «سیاست استیصال» گذاشت. روشن است که در شرایطی هستیم که احساس می‌کنیم بن‌بستی در سیاست ایجاد شده است. جامعه‌ای عاصی از شرایط وجود دارد که عمیقاً سازوکارهای مسلط بر زندگی‌اش را نمی‌خواهد و در پی تغییر بنیادین آن‌هاست اما توانایی آن را ندارد، یا - بهتر بگوییم - احساس می‌کند توان یا زور کافی برای تغییر وضعیت یا از بین بردن نیروهای مسلط بر حیاتش را ندارد. در واقع ما با سوژه‌ها و گروه‌های عاصی از شرایط روبرو هستیم که هم نسبت به موقعیت اقتصادی و هم نسبت به موقعیت سیاسی و اجتماعی، خواهان تغییر وضعیت هستند و از شرایط موجود رضایتی ندارند، اما توان کافی در خود می‌یابند. می‌دانیم که هر تغییری در جامعه در وهله‌ی اول محصول نارضایتی یا احساس خشم است. افراد از وضع موجود خشمگین هستند و این «خشم» اولین قدم برای یک تغییر سیاسی و اجتماعی است. در مرحله‌ی بعد، برای رسیدن به وضع مطلوب‌تر، هر جامعه‌ای نیازمند میانجی‌ها و امکانات است. در صورت فقدان میانجی‌ها به هر دلیلی، خشم ناشی از وضعیت می‌تواند به هر جایی رود و تبدیل به هر چیزی شود. به تعبیری دیگر خشم از وضعیت بدون میانجی‌ها نمی‌تواند در کانال‌های تغییر به سمت وضعیت مطلوب قرار گیرد. در نبود میانجی‌های به‌واقع سیاسی، نارضایتی‌ها پتانسیل زیادی پیدا می‌کنند تا

انتخابات: فراسوی مشارکت یا تحریم

تولیدکننده‌ی سیاستی تحت عنوان «سیاست استیصال» باشند. منظور از سیاست استیصال، درکی از وضعیت و واکنش نسبت بدان است که محصول نوعی استیصال از شرایط است.

استیصال بیش از هر چیز به منفعل بودن در برابر امر مسلط اشاره دارد؛ انفعالی برآمده از فقدان میانجی‌های تغییر. در سیاست استیصال فرد و جامعه نسبت به هر چیزی جز وضع موجود، یا نسبت به هر دولت موجود، یا هر نیرویی جز نیروهای مسلط در هیأت حاکمه گشودگی دارد. رواج سیاست استیصال را می‌توانیم در این موقعیت تشخیص دهیم که فرد و جامعه بدون آن که از ابزار مادی‌اش برخوردار باشد یگانه هدف خود را تغییر هیأت حاکم می‌داند. عمومی شدن این ادراک به این دلیل مهم است که افراد به سبب تجربیات نابه‌هنجارشان از «حکومت» کم‌کم به سمت این ایده کشیده می‌شوند که یگانه علت بدبختی موجود «مدیران» وضعیت یا حاکمانند که با تغییر آنان شرایط مطلوب حاصل می‌شود.

گرایش به سلطنت‌طلبی، که در جنبش اخیر باردیگر بازآفرینی شد، محصول استیصال شهروندان بود. تصویر کلی امروزین درباره انتخابات نیز جلوه‌ای دیگر از این سیاست است؛ وضعیت استیصالی که می‌تواند برخی افراد را به مشارکت در انتخابات بکشانند. در انسداد واقعی و مادی «اصلاحات» ما با گرایشی روبرویم که تفسیری کاملاً محافظه‌کارانه از اصلاح را جایگزین «جنبش» اصلاحات کرده است.

در انتخابات اخیر نیروهای سیاسی اصلاح‌طلب حول و حوش چیزی اجماع کرده‌اند که به‌وضوح نه «اصلاحات» که -همانطور که در گفتارشان برجسته شده- «بدتر نشدن اوضاع» است. در چنین شرایطی، چه‌بسا این استیصال جمعی افرادی را به رأی دادن بکشانند، همانطور که در مقطعی دیگر به «وکالت» دادن کشاند.

انتخابات و جرج تاوینسم صحنه‌ی بازی حامی سیاست‌رهایی‌بخش نیست حتی اگر رأی و وکالت دادن اطرافیانش را بتواند بفهمد یا حتی رأی بدهد. اگر جامعه‌ای چشم در آن معنای بنیادین از سیاست داشته باشد، رأی دادن یا ندادن در این وضعیت نمی‌تواند عامل چندان مؤثری در چشم‌انداز کلی او برای استراتژی جامعه در مسیر تحقق سعادت جمعی باشد. مجادلات اخیر در معنادگی به مشارکت یا عدم مشارکت

در انتخابات، ادبیات استیصال است؛ بیانی است برای بحران موجود که چندی پیش در شکلی دیگر نیز با حمایت از شاه و اسرائیل و اپوزیسیون راست‌گرا ظاهر شده بود. اگر کسی می‌گوید رأی دادن به پزشک‌یان «خیر» یا «شر» است، فراسوی این صحنه را به یاد بیاورید، جایی که بسیاری از ما حداقل یکبار تجربه کرده‌ایم: لحظه‌ی تخیل رهایی؛ دوم خرداد ۷۶ یا بیست‌وپنجم خرداد ۸۸، لحظه‌ی بالا رفتن و پیدای موحد از آن جعبه‌ی برق و از همه مهم‌تر خیزش ژینا.

(دو)

روزگاری اصلاح‌طلبان ازین حیث مورد اهمیت و توجه قرار گرفتند که چهره‌ی متخاصمی در برابر رهبری، هاشمی رفسنجانی، سپاه و غیره داشتند، و از آزادی و جامعه‌ی مدنی و دموکراسی حرف می‌زدند. در واقع آنها ازین حیث مورد توجه قرار گرفتند که «بلندپرواز» بودند. امروزه اما ازین حیث مورد تقدیر قرار گرفته‌اند که -از زبان پزشک‌یان- می‌گویند: «قرار نیست کار شاقی انجام دهیم، فقط می‌خواهیم وضع ازین بدتر نشود». (نقل به مضمون) به تعبیر محمدجواد کاشی، ستون خیمه‌ی اصلاحات خوابیده است. در واقع می‌توان از خلال انتخابات اخیر مشاهده کرد که تعریف اصلاحات به سمت محافظه‌کارترین جریان این جبهه گرایش پیدا کرده است.

این گرایش پس از جنبشی سر برآورده است که از حیث گفتمانی رادیکال بود. اگر به‌خاطر بیاوریم، گرایش قبلی مهم جبهه اصلاحات به سمت محافظه‌کاری به پس از جنبش ۸۸ بر می‌گردد. چگونه است که پس از یک جنبش اعتراضی، از جبهه‌ی اصلاحات در مجموع طلب می‌شود که هرچه بیشتر از بلندپروازی‌های سیاسی، دموکراسی‌خواهی و مقابله با سازوکارهای حاکمیت عقب‌نشینی کند و به تعبیر رایج «واقع‌بین» شود؟

جنبش‌ها وقتی در دستاوردهای سیاسی‌شان ناکام می‌شوند، دیدگاهی که معتقد است: «تغییرات از طریق جنبش‌های اعتراضی ممکن نیست»، تقویت می‌شود. حتی بسیاری از مشارکت‌کنندگان در جنبش مردم می‌شوند، یک قدم به عقب بر می‌دارند و گاهی ریل عوض می‌کنند. اگر در اطراف خود مشاهده می‌کنید که برخی حامیان

انتخابات: فراسوی مشارکت یا تحریم

مشارکت در انتخابات فعلی، چندی پیش برانداز بودند، به همین واقعیت اجتماعی بر می‌گردد.

مطالعات بر روی جنبش‌های اجتماعی و حتی انقلاب‌ها نشان داده‌اند که از نتایج شکست جنبش‌ها، ظهور قوی‌تر دیدگاه‌ها و گروه‌های محافظه‌کارتر است.

بر این اساس - و دلایل دیگر- مشارکت نسبتاً بیشتر طبقه متوسط نسبت به انتخابات اخیر و استقبال بیشتر از محافظه‌کارتر شدن اصلاح‌طلبان پدیده‌ی عجیبی نخواهد بود. این پدیدار به‌طور مشخص محصول تجربه‌ی طبقه متوسط است؛ تجربه‌ای که می‌تواند تغییر کند و در انتخابات یا مقاطع بعدی رفتار دیگری را تولید کند.

حضور و عدم حضور افراد در انتخابات در نسبت با مسایل مادی و ذهنی‌ای است که به‌مرور ساخته می‌شوند.

(سه)

قرائت ذات‌گرا معتقد است که هر کنشی به خودی خود و برای خود می‌باید مورد توجه قرار گیرد؛ یعنی مستقل از مجموعه رفتارهایی که می‌توان آنها را جایگزین آن نوع کنش کرد. این رویکرد رابطه میان جایگاه اجتماعی و سلیقه یا رفتار را رابطه‌ای مکانیکی و مستقیم می‌داند و در یک خطای بزرگ نظری بعضی رفتارها و کنش‌های «به ظاهر» متفاوت را «به واقع» متفاوت می‌بیند. پیر بوردیو مثال درخشانی از این نوع تفاوت‌های ظاهری که در پس آن یک ساخت مشترک وجود دارد، می‌زند که برای فهم موضوع راهگشاست. بررسی‌های بوردیو نشان می‌دهد که بالاترین نرخ مشارکت سیاسی در ژاپن متعلق به زنان کم‌سواد روستایی است، در حالی که در فرانسه پایین‌ترین نرخ مشارکت (یا به تعبیر دیگر بالاترین نرخ بی‌تفاوتی سیاسی) متعلق به زنان کم‌سواد روستایی است. تفاوت ظاهری، عیان و تکان‌دهنده است. اما سؤالی که بوردیو می‌پرسد این است که آیا به واقع هم در اینجا تفاوتی وجود دارد؟ از نظر او یک تفاوت ظاهری، یک اشتراک راستین را پوشانده است، و آن سیاست‌گریزی است. در میان روستائیان فرانسه نبود شرایط لازم برای تولید مناسب عقیده‌ی سیاسی خود را به شکل غیبت و دوری از فضای مشارکت سیاسی جلوه می‌دهد و در ژاپن در قالب یک نوع مشارکت

سیاسی سیاست‌گریز. زنان کم‌سواد روستایی در ژاپن برای اینکه از دست سیاست و دغدغه‌های سیاسی راحت شوند، همگی یا اکثراً در انتخابات شرکت می‌کنند. یعنی هر دو گروه در واقع یک کنش انجام می‌دهند: سیاست‌گریزی؛ در فرانسه با عدم شرکت، در ژاپن با شرکت.

با این چارچوب نظری مشارکت افراد در یک دوره و عدم مشارکت در دوره‌ی دیگر نباید ما را فریب دهد که لزوماً با دو جامعه‌ی متفاوت روبرو هستیم. فهم این واقعیت را جامعه‌شناس با دقت در منطق پیچیده‌ی جهان اجتماعی می‌تواند به دست بیاورد. طبقه‌ی متوسط در ایران در دو دهه اخیر نشان داده یک ایده اساسی با دو بخش دارد: «۱. مخالف حکومت و از آن ناراضی است، ۲. نمی‌خواهد اوضاع ازین بدتر شود». این ایده‌ی ترکیبی مجموعه رفتارهای سیاسی‌ای ساخته که هرچند در ظاهر متفاوت و متمایز بوده‌اند اما هر بار به‌گونه‌ای تأیید این ایده کلی بوده‌اند. حضور و عدم حضور در انتخابات یا در صورت‌بندی کلی‌تر: اعتراض و اطاعت، جلوه‌های گوناگون یک ایده است. در واقع، این ایده کلی هر بار در رفتار خاصی انعکاس یافته است. تناقض‌های رفتاری که باعث غیرقابل پیش‌بینی شدن جامعه شده محصول تناقضی است که در خود این ایده وجود دارد؛ ایده‌ای که توأمان خواهان تغییر و حفظ وضعیت است.

اگر بخش‌هایی از جامعه در انتخابات پیش رو به هر دلیلی مشارکت کرد، این خطر وجود دارد که از سوی حاکمیت و اپوزیسیون با این خطای بینشی روبرو شویم که با جامعه‌ای متفاوت از جنبش «زن، زندگی، آزادی» روبرو شده‌ایم؛ این گونه فهم از جامعه ناشی از نوعی ذات‌گرایی و عدم توجه به رابطه‌ی پنداشت‌ها و رفتارها با ساخت‌های اجتماعی است.